

دکتر بهروز عزیدفتری *

مترجم و اشارت‌های ناپیدای متن مبداء^۱

در این مقاله کوشیده‌ایم نخست به تمایزی که میان معنای دستوری جمله و معنای کاربردشناختی آن وجود دارد از نقطه نظر زبان‌شناسی نظری بپردازیم. سپس نتیجه بحث را به ضرورت امعان دقت از سوی مترجم به معانی تلویحی (در تقابل با معانی صریح) متن ربط داده، یادآور شده‌ایم که موفقیت مترجم در انجام رسالتش عمدتاً "در پرتو حفظ تأثیر کارکردی متن مبداء در متن هدف حاصل می‌شود. این اعتقاد خود را با آوردن چند نمونه متن انگلیسی و برگردان آنها به فارسی (که در کلاسهای ترجمه رشته انگلیسی، دانشکده ادبیات و زبانهای خارجی، دانشگاه تبریز مورد بحث بود) روشن ساخته‌ایم.

زبان شناسان عمدتاً "میان دو نوع معنا تمایز قائل شده‌اند. معنای جمله و تفسیر گفته. این تمایز در بحث‌های زبان‌شناسی در قالب اصطلاحات

* عضو هیأت علمی گروه آموزشی زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه تبریز

۱- مقاله حاضر در اصل به زبان انگلیسی و با عنوان:

" The Translator and the Background Entailments
(Implicatures) of the Source Texts "

در پائیز سال ۱۳۶۹ بنا به دعوت انجمن مترجمان ادبی آمریکا

ALTA (American Literary Translators Association)

در دانشگاه سان دیاگو (San Diego)، ایالت کالیفرنیا ارائه گردید. در باز نویسی

مقاله به فارسی تغییرات اساسی در محتوا و تنظیم مطالب داده شده است.

دیگری چون معنای زبان شناختی (Linguistic) در تقابل با
 بامعنای کاربرد شناختی (Pragmatic)، معنای نمادین
 (Symbolic) یا سیستمیک (Systemic) در مقابل با
 معنای نمایه‌ای (indexical) یا استنتاجی (inferential)،
 معنای صریح (explicit/ denotative) در تقابل با معنای
 تلویحی (implicit/ connotative) آمده است. ^۱ تبیین معنای
 زبان شناختی با مؤلفه معناشناختی دستور زبان توانشی است و لازمه
 درک معنای کاربرد شناختی آگاهی از پیش فرضها، باورها و نگرش‌های
 گوینده / نویسنده است که در ادای جمله به کار رفته است - یعنی عوامل
 غیرزبانی که گاهی از آنها بعنوان چهارچوب روان - جامعه شناختسی
 عبارات زبانی نام برده می‌شود. بادانسی که از زبان داریم می‌توانیم معنای
 نمادهای زبانی و ترکیب آنها را در قالب جمله و واحدهای بزرگتر دیگر
 دریابیم و برای آنکه از معنای کاربرد شناختی آن آگاه شویم نمادهای
 زبانی بمانابه نشانه‌هایی ما را در جهت حصول معنایی که با تجربه‌ها یادانش
 غیرزبانی مادرپیوند است رهنمون می‌شوند. این مفهوم را ویدوسون

۱- این تمایز معنایی با عناوین دیگری نیز نام برده شده است: لتسونن
 (J. Lehtonen، ب ۱۹۸۰) عبارات زیر را بکار برده است:

Language system در تقابل با Language behavior

Static / Competence grammar

در تقابل با Psychological / Communicative grammar.

ویدوسون (H.G. Widdowson، ۱۹۸۶) با عبارات زیر چنین تمایز معنایی
 را نشان داده است: reference rules در تقابل با expression rules

the analyst's model در تقابل با the speaker's model.

گفتنی است در بحث‌های مربوط به تحلیل گفتمان مفهوم نخست و ثانوی

معنا در قالب دو اصطلاح به ترتیب Locution و illocution

آمده است.

(۱۹۸۶) به گونه شایسته ادا کرده است: نمادهای جمله، معنارابه همراه دارند، نشانه‌های گفته توجه مارابه معنای فراسوی جمله معطوف داشته، مارابه سوی تجسم موقعیت و حالتی که بدان دلالت دارند ————— وق می دهند (ص ۲۰۳).

تعمیم این رویکرد با معنادر رابطه با ترجمه متون ، بویژه متون ادبی ، نیز ایجاب می کند که میان دو نوع معنای زبان شناختی و معنای کاربرد شناختی تمایز قائل شویم. در واقع ، یکی از شروط اصلی ترجمه شرط رعایت بارامانت درفرآیند زبان برگردانی از زبان مبدا به زبان مقصد و بالعکس - این است که مترجم همراه با معنای صریح متن ، مضمون زمینه، متن - آن معنای به لفظ درنیامده را به استعسانت مجموعه‌ای از اصول استنتاج - دریابد تا بتواند معنای کامل متن (الف) را در زبان مبدا به متن (ب) در زبان مقصد به شایستگی منتقل سازد.

ویدوسن در همان مقاله چندین مثال بمنظور روشن ساختن مقصود خود آورده است و ما به لحاظ ارتباط موضوع با هنر ترجمه به یکی دونمونه از آنها در این گفتار اشاره می کنیم :

- 1) The butcher sliced the meat. قصاب گوشت را خورد کرد.
 - 2) The waiter sliced the meat. پیشخدمت گوشت را خورد کرد.
- این دو جمله ، با وجود آنکه از شباهت ساختاری ($NP_1 + V_{Tr} + NP_2$) برخوردار بوده و فعل متعددی ، " Sliced " و اسم " meat " در هر دو بکار رفته است ، دارای معنای متفاوت هستند که صرفاً " به کمک دانش غیرزبانی یا استنتاجی معلوم می گردد. به عبارت دیگر ، واژه " meat " در (۱) به گوشت خام دلالت دارد در صورتیکه همین واژه در (۲) معنای گوشت پخته را به ذهن متبادر می سازد هر چند که معنای نمادین بسا زبان شناختی " meat " در هر دو جمله یکی است. با توجه به آنچه گفتیم به آسانی می توان فهمید چرا (۳) از لحاظ معنا طبیعی بوده اما (۴) تصویر غریبی را به ذهن می آورد :

3) The waiter sliced the meat; it smelt delicious.

4) The butcher sliced the meat; it smelt delicious.

مثال دیگری از ویدوسن (همان کتاب : ۲۰۴) می‌آوریم که نشانگر
تباعد معنایی میان معرفت زبانی و غیرزبانی است:

5) The tailor made the coat. خیاط کتی درست کرد (دوخت).

6) The potter made the vase. کوزه‌گر کوزه‌ای درست کرد (ساخت).

تعریف قاموسی واژه MAKE مترجم رابه‌درک معنای استنتاج‌جسی
در (۵) که مفاهیم اندازه‌گیری ، بریدن و کوک زدن پارچه را در برمی‌گیرد
و نیز در (۶) که مفاهیم گل و آب و قالب‌گیری اشکال گوناگون رابه همراه
دارد چندان کمک نمی‌کند و این دانش غیرزبانی مترجم است که او را به
دریافت ظرایف " مستور " واژه‌ها در قالب جمله یا واحد بزرگتر کلام
هدایت می‌کند.

این مفهوم - ظرایف معنایی واژه - رامک کاولی (J.D.McCawley)
در کتابش دستور زبان و معنا (۱۹۷۶) به وضوح بیان کرده است : در هیچ
زبانی همه مواد واژگانی در واژگان آن زبان یافت نمی‌شود . به سخنی
روشن تر ، مواد واژگانی دارای روابط تلویحی هستند ، وجود یک ماده
واژگانی به مفهوم وجود ماده واژگانی دیگر است و بنابراین ضرورتی بسرای
ادخال ماده واژگانی دوم در لغت نامه‌ها نبوده است ، مثال (۷) رامک کاولی
به منظور روشن ساختن موضوع بحث می‌آورد:

7) This coat is warm.

جمله مذکور دست کم دارای دو معناست :
الف) کت گرم است ، / ب) کت شخص را گرم نگاه می‌دارد.
این معنای استنتاج‌جی واژه warm که حالت سببی دارد در کتابه‌سای
لغت انگلیسی نیامده است و ناگفته پیداست که مترجم به صرف دانستن
معانی مندرج واژه‌ها در لغت نامه‌ها نمی‌تواند پیام متنی را در زبان مبدا
به درستی دریابد و ناگزیر در زبان برگردانی آن متن ناموفق خواهد بود.

واقع امر آن است که در هیچ یک از نظامهای زبانی همه دانستش زبان شناختی در مؤلفه‌های واژگانی، نحوی و معناشناختی آن توصیف نشده است و از این روست که عموم زبان‌شناسان بر این قولند که از هیچ زبانی توصیف کامل دستوری به عمل نیامده است. مقصود از آرائه‌ها مثالهای فوق در رابطه با موضوع این گفتار بیان این واقعیت ساده زبان شناختی است که معنای یک متن صرفاً "از مجموع معانی نمادهای زبانی حاصل نمی‌شود، بلکه نحوه ترکیب این نمادها در قالب جمله و نیز در قالبهای بزرگتر کلام (که بر اثر اعمال "راهبردهای متسن" (Textual strategies) به دست می‌آیند) و نیز معنای کاربردی شناختی که از آن در تحلیل گفتمان با عنوان "عمل پیام‌رسانی" (illocutionary act) نام برده شده است، در تعیین معنای واقعی متن نقش بسیار مهمی ایفا می‌کنند.

مترجم برای آنکه بتواند از معنای زبان شناختی (What does X mean?) به معنای کاربردشناختی (What do you mean by X?) برسد ناگزیر بایستی از اصول استنتاج (منطق کلام) آگاهی داشته باشد. مفهومی که اسپربر (D. Sperber) و ویلسون (D. Wilson) مشترکاً در نظریه "مناسبت کلام" (Relevance Theory) ، ۱۹۸۲ به روشنی به تشریح آن پرداخته‌اند. در غیراین صورت بیم آن وجود دارد که ارتباط کلامی میان دو کس به درستی تحقق نیافته و طرفین گفت و گو مقصود همدیگر را نفهمند. به این مثال از ویدوسن (H.G. Widdowson) همان کتاب، ص ۲۰۵) توجه کنید:

آیا در شرکت / صنعت نفت کار می‌کنید؟

A : Do you work in oil ?

B : Water color, actually.

در واقع آب رنگ کار می‌کنم.

به مثال دیگری که در درس ترجمه متون ادبی در دوره کارشناسی،

دانشگاه تبریز داشتیم توجه کنید: ^۱

One day she was the little sister in the school-room whom he never saw, and the next it was: " I'm going out with paul this afternoon, Jonesy. "

" روزی دختره در کلاس درس همچون خواهر کوچکی بود و پسره بســـه وی توجهی نداشت و روز بعد بناگه شنیده شده: " خانم جونسی ، من

امروز عصر با پل بیرون می روم . "

در همین متن ساده، معنای کاربرد شناختی ، " never saw " و " sister " است که به متن لطافتی خاص بخشیده است: از جمله

She was the little sister معنای معکوس به دست می آوریم

و پی می بریم که دختر خواهر پل نیست، و " never saw " را این

گونه تعبیر می کنیم که پسر به دختر توجهی نداشت.

شاید ذکر این مطلب بی مناسبت نباشد که گاهی تناظر نزدیکی میان نمادهای زبانی (linguistic symbols) و نشانه های گفتـــه (utterance indices) وجود دارد، و یا به عبارت دیگر،

قرابت بیشتری میان معنای حقیقی و معنای کاربرد شناختی وجود دارد نظیر آنچه در متون علمی دیده می شود. در متون علمی، کلام نویسنده علی الاصول از صراحت کافی برخوردار بوده و خواننده معنای متن را بدون تعابیر انحرافی درمی یابد. اما کاربرد زبان در اغلب موارد، بویژه در متون ادبی چنان است که خواننده / مترجم را وامی دارد جدا از دانشی که از زبان مبداء دارد به دانش غیر زبانی خود (معرفت جهان خارج) تمسک جوید تا بتواند در موارد لازم با استفاده از اصول استنتاج که از پدیده های روان - جامعه - شناختی تأثیر می گیرند معنای حقیقی پیا مراد یابد.

۱- مقتبس از اثری تحت عنوان " I Ordered a Table for six " نوشته

ن- استریت - فیلد (N. Streatfield) که در کتاب

Translation from English for Advanced Students ، ص ۲۲ آمده است.

در برخی از آثار زبان شناسی به منابعی برخورد می کنیم که روی دو شیوه بارز بیان واقعیت، یعنی نمونه زبان شناس (the speaker's model) و نمونه گویشور (the analyst's model) تأکید ورزیده اند. زبان شناسی در پی آن است که زبان را بر حسب قواعد چندی که از صراحت و دقت کافی برخوردارند توصیف کند،^۱ از سوی دیگر مشاهده می شود رفتار ارتباطی غالباً "غیر دقیق و مبهم است و دلیل این امر آن است که گویشوران در رفتار ارتباطی خود منابعی را به کار می گیرند که نمی توان آنها را در قالب قواعد زبان صریح و مشخص توصیف کرد و تنها در سایه اصول کاربرد شناختی است که می توان به تبیین و توجیه رفتار زبانی پرداخت. در همین رابطه ویدوس (۹: ۱۹۸۶) عقیده جالبی را ابراز کرده است: "... رفتار زبانی برای آنکه در تعامل زبانی مؤثر افتد، می باید غیر دقیق (imprecise) باشد. سریل کانالی (Cyril Connolly، ۱۹۴۵) منتقد انگلیسی، می گوید: کاربرد کامل زبان " در آن است که هرواژه معنایی را که مورد نظر است ایفاء کند، نه کمتر، نه بیشتر. " به اعتقاد جیمز گریس (James Grace، ۱۹۶۵) این پندبسیار خوبی است برای تنظیم قراردادهای، نه برای نوشتن آنکارنیسنا یا هامسالت " (ص ۲۹). با توجه به آنچه گفته شد مترجم، خاصه آنکه

۱- این هدفی است که چامسکی از دیرباز مدنظر داشته و می خواسته با توصیف توانش زبانی (competence) گویشور شناختی درباره ذهن انسان بدست آورد و در این میان به کنش زبانی (performance) که به دلیل تأثیرپذیری از عواملی چون تشویش، هیجان، خستگی... متغیّر و غیرقابل اعتماد است پشت کرده است. اما این آرمان اندیشی چامسکی بعدها او را آماج انتقاد کسانی کرده که به واقعیت های کاربردی زبان توجه داشته، نظریه ارتباطی زبان را ارائه کردند.

خواسته باشد رمان ، شعر ، نمایشنامه و دیگر آثار منثور ادبی را به زبان هدف برگرداند ، می باید " همه منابع بالقوه معنا شناختی " متن را مدّ نظر بگیرد تا به مفهوم هم ارزی^۱ (equivalence) که درباره آن نظرات گوناگونی از سوی مترجمان صاحب نظر ابراز شده است وفادار بماند .

اکنون به دنبال آنچه رفت چهار نمونه متن انگلیسی که به اعتقاد ماتجسم اشارات ناپیدای متن مبداء بوده و در زبان برگردانی هوشیاری و دقت نظر مترجم را طلب می کند می آوریم . این چند متن گزیده ای است از متن های فراوان که در کلاس ترجمه ادبی مورد بحث فراوان بوده و به اغلب آنها در مقاله اصلی به زبان انگلیسی اشاره کرده بودیم.^۲

۱- درباره مفهوم هم ارزی نظرات فراوان و متنوعی در منابع گوناگون مانند زبان شناسی مقابله ای و ترجمه نقد ادبی ... آمده است . نگارنده در مقاله جداگانه ای که تحت عنوان درباره کیفیت ترجمه (On the Quality of Translation) تهیه نموده به ذکر اقوالی درباره مفهوم هم ارزی پرداخته است . در بررسی نظرات داده شده ، غالب آنها به سوی مفهوم هم ارزی کسارکردی functional equivalence سنگینی می کند . به عبارت دیگر ، گفته شده زمانی متن (ب) در زبان هدف دارای تأثیر کارکردی نظیر متن (الف) در زبان مبداء است که مفهوم " هم ارزی " تحقق یافته است ، اما این عقیده در مواردی نمی تواند از لحاظ روان شناسی و جامعه شناسی درست و توجیه پذیر باشد .

۲- در مقاله اصلی نه متن را مورد بحث قرار داده بودیم اما در این گفتار به دلایلی تنها به بحث و بررسی چهار متن انگلیسی اکتفا می کنیم .

متن اول:^۱

We selected for our victim the only child of a prominent citizen named Ebenezer Dorset... The kid was a boy of ten, with freckles and hair the color of the magazine you buy at the news stand when you want to catch a train.

" به عنوان قربانی تنها فرزند یکی از اهالی محترم شهر به نام (Ebenezer Dorset) را انتخاب کردیم ... بچه پسرکی بود دهساله با صورت کک و مکی و موئی به رنگ پشت جلد مجلاتی که در سالنامه انتظار می فروشد. " (ترجمه حسن زیادلو از کتاب سه داستان درزمینه طنز ، ۱۳۶۷ .)

ما قصد نداریم متن فارسی را از لحاظ اصول ترجمه مورد بحث قرار دهیم فقط در ارتباط با بحث اصلی به ذکر این نکته می پردازیم که در متن انگلیسی واژه " magazine " صورت مفرد دارد ولیکن مترجم ترجیح داده است که آنرا به صورت جمع " مجلات " به فارسی برگرداند. و اما موضوع بحث .

وقتی متن انگلیسی را می خوانیم تا آنرا به فارسی برگردانیم این سؤال پیش می آمد که موی (سر) پسر - ردچیف (Red Chief) که به رنگ پشت جلد مجله مانند شده، چه رنگی داشته است. برای آنکه بدانیم موی سر پسر چه رنگی بود باید بتوانیم رنگ پشت جلد مجله و یا مجلات را حدس بزنیم و مشکل اساسی در اینجا است که وجه تشبیه معلوم نیست. اگر مترجم ایرانی از فرهنگ جامعه خود تأثیر بگیرد احتمال دارد به نحوی میان معنای زبان شناختی و کاربرد شناختی به میانجیگری پرداخته،

۱- از داستان " خونبهای ردچیف " (The Ransom of Red Chief) نوشته او هنری .

از آن تعبیری به ظاهر موجه و قابل قبول ارائه دهد. اما همان طور که خواهیم دید تعبیری در نهایت با پدیده همتای فرهنگی در زبان میسدها، مطابقت ندارد. مثلاً "ممکن است مترجم ایرانی با توجه به آنچه در دهکده‌های روزنامه فروشی در جامعه ایرانی معمول است با خود چنین استدلال کند که روزنامه فروش ها غالباً "چند مجله را بارنگهای پر زرق و برق و با تصاویر جالب در پیشخوان دکه روزنامه فروشی خود در مقابل دید عابران قرار می‌دهند. بدیهی است که جلدهای این قبیل مجلات نمایشی که مدتی مدید در معرض باد و باران و گرما قرار می‌گیرند رنگ باخته و احتمالاً در اثر دستکاری هم کثیف می‌شوند. حال به تبع چنین استدلالی آیا می‌توان گفت که وجه تشبیه رنگ مات و کدر بوده است هر چند چنین توصیفی باز هم رنگ مجله را معلوم نمی‌دارد. اگر این شیوه استدلال را بپذیریم وبه تعبیری که از اشارات ناپیدای متن به عمل می‌آید راضی شویم باز هم مشکل همچنان باقی است. بدین معنا آیا تبیین قضیه در چهارچوب فرهنگ مترجم با تبیین موضوع در فرهنگ نویسنده مطابقت دارد؟ به سخی ساده‌تر، آیا در آمریکا و در زمان نویسنده داستان، صاحب دکه، روزنامه فروشی را عادت بر این بوده است که چند مجله پر زرق و برق معینی را همواره برای جلب توجه مشتری روی پیشخوان بگذارد آنقدر که جلد مجلات بر اثر تابش خورشید و باد و باران رنگ‌باخته و کثیف و بدنما شوند. با شناختی هر چند اندک که نگارنده از جامعه زبان مقصد، آمریکا دارد این احتمال بعید به نظر می‌رسد و لاجرم تعبیر فوق نمی‌تواند درست باشد. به یاد دارم زمانی این موضوع را با یکی از همکاران آمریکائی در میان گذاشتم، به گمان وی رنگ موی پسرک حنائی بوده است چرا که بچه‌هایی که صورتشان کک و مکی است معمولاً موی سرشان به رنگ حنائی می‌شود. اگر تعبیر این همکار را بپذیریم ناگزیر نتیجه این خواهد شد که پشت جلد مجلات در آمریکا عموماً "به رنگ حنائی قرمزا است، نتیجه‌ای که با واقعیت‌های مشهود

وفق نمی کند. دو سال پیش که نگارند، متن انگلیسی مقاله حاضر را بنابینه دعوت انجمن مترجمان ادبی آمریکا در دانشگاه سان دیاگو ارائه می کردم نظر اشخاص حاضر در جلسه را درباره مفهوم تمثیلی که او هنری (O'Henry) نویسنده داستان در این بخش از داستانش به کار برده جو یا شدم و بسیار مایل بودم بدانم کدامین تعبیر به واقعیت امر دلالت دارد. متأسفانه بسراثر تشتت آراء این مقصود حاصل نشد و هنوز هم معنای این تمثیل برای من در حاله‌ای از ابهام باقی مانده است. به ناچار این اندیشه از ذهنم خط‌و‌ور می کند آیا آقای سیدنی پورتر (او هنری) به راستی رنگ خاصی در ذهن داشته که خواسته موی سرپسک را با آن توصیف کند؟ و آیا واژه‌هائیی را که برای بیان مقصود خود به کار برده حق مطلب را ادا می کند؟ آیا لازم بوده نویسنده برای بیان یک پدیده طبیعی، توصیف رنگ موی پسری، پوشیده سخن بگوید و بدینسان بر لطافت کلام بیفزاید؟ ما برای پرسشهای خود هنوز هم پاسخی نیافته‌ایم، اما صرف نظر از آنچه بوده هست یک واقعیت ساده را می توان در اینجا ذکر کرد و آن این که گاهی مترجم با همه دانشی و مهارتی که در کار خود دارد راه به معنائی که در ذهن نویسنده اصلی بوده نمی برد، نه بخاطر آنکه اواز لحاظ علم و هنر ترجمه کم می آورد بلکه امکان دارد نویسنده خود در میان مقصودش راه صواب نرفته و در کار برود واژه، عبارت، تمثیل، کنایه و طنز خاص خطا کرده باشد. البته این گفته بدان معناییست که چنین اتهام را به او هنری نسبت بدهیم اما اگر بپذیریم که انسان در همه احوال خطا می کند به همان اندازه که مترجم خوب ممکن است اشتباه کند، نویسنده خوب نیز در معرض خطا قرار دارد. این نکته مرا به یاد نویسنده‌ای می اندازد که گفته است پیس از آنکه درباره کتابم با دیگران صحبت کنم منتظر می مانم تا دیگران آنرا برایم شرح دهند چه اگر بدانیم قصد گفتن چه چیز را داریم برای ما معلوم نیست که فقط همان چیز را گفته باشیم. آدمی همواره بیشتر از آنچه که قصد گفتن دارد سخن می گوید و من مایلم بدانم چه چیزی را بی آنکه خسود

خواسته باشم برزبان راندهام (ویلیام گریس ، ۲۹ : ۱۹۸۵) .
متن دوم : ۱

Alf was obviously one who worked with his hands;
in the little kitchen he appeared to stand upon the
tips of his toes, in order that his walk might not
be too noisy. That fact might have suggested either
were nervousness or a greater liking for life out of
doors. When he walked it was as though he did it all
of a piece, so that his shoulders moved as well as
his legs.....

مترجمی که متن بالا را ترجمه می کند می باید به راستی به مفهومی
که فراسوی جمله بوده و به لفظ درنیامده است پی ببرد وگرنه ترجمه
واژه به واژه آن برای خواننده مفهوم نخواهد بود. جمله نخست متن
را به فارسی برمی گردانیم " پیدا بود که آلف با دستهای خود خرج
زندگیش را تأمین می کند: توی آشپزخانه کوچک برای آنکه موقع راه رفتن
سروصدا ایجاد نکند چنان مینمود که روی پنجه پاهایش راه می رفت ."
برای آنکه مترجم جمله دوم متن را به زبان هدف برگرداند می باید به
رابطه‌ای بیندیشد که تفسیر متن را معقول بنمایاند. بعنوان مثال ، من
وقتی جمله دوم را می خوانم ایماژی در ذهنم زنده می شود : کسی را تصور
می کنم آهسته روی پنجه‌هایش راه می رود، اما چرا ؟ نویسنده علت
این گونه حرکت آلف را دوگونه آورده است. " یاوی صرفاً دچار حالت عصبی
بوده و یا اشتیاق وافری برای فضای بیرون از محل کار داشته است."

۱- از نوشته‌ای تحت عنوان " Nocturne " اثر فرانک سوينرتون

Translation (Frank Swinnerton) که در کتاب

from English for Advanced Students، ص ۴۴ آمده است.

در رابطه با دلیل دومی که نویسنده ذکر می کند مترجم می باید پیش خود یک رابطه منطقی میان طرزراه رفتن آلف در داخل آشپزخانه (به گونه آهسته و روی پنجه پاهایش) و اشتیاق شدیدوی برای فضای بیرون از محل خودش را بپذیرد. من از دانشجویانم به هنگام کار روی این متن در درس ترجمه ادبی معمولاً می پرسم که به نظر آنان چه رابطه ای میان آن دو وجود دارد. در اینجا نیز پیش از آنکه تعبیر خود را عرضه بدارم بسیار مایل هستم از موضع خواننده محترم در این رابطه آگاه شوم.

من جمله دوم متن انگلیسی (۲) را این گونه ترجمه می کنم. "این واقعیت احتمالاً به نشانه بیقراری محض یا اشتیاق فراوان برای فضای بیرون از محل کارش بود." اما پرسش اصلی این است که نویسنده در بیان این جمله چه تصویری به ذهن داشته است؟ از نظری چگونه می توان رابطه علی میان راه رفتن آهسته و روی پنجه پا از یک سو و داشتن اشتیاق وافر برای فضای بیرون از محل کار (آشپزخانه کوچک) از سوی دیگر توجیه کرد؟ نویسنده در این باب چیزی را روشن نمی کند و برگردان فارسی نیز به ایضاح مقصود که به لفظ درنیامده و تنهایی توان با عنایت به اشارات متن، معناراستنتاج کرد کمک نمی کند. هر چند از لحاظ اصول ترجمه مترجم نباید افزون بر آنچه نویسنده گفته است چیزی بگوید اما این بدان معنا نیست که او راه نیافته به دنیای آندیشه نویسنده، پیام او را به زبان هدف برگرداند. مترجم می باید با خود صادق باشد و در مواردی شبیه مورد بالا بپذیرد که به تعبیری معقول دست یافته به طوری که در پرتو آن می تواند رابطه علت و معلول را بفهمد و متن را به درستی ترجمه کند.

تعبیری که ما با استعانت معنای بافت کلام و به کمک دانش غیرزبانی خود از متن دوم می کنیم این است که به ظن قوی آلف مجاز نبوده به هنگام کار توی آشپزخانه آنجا را ترک کند و از این رو وقتی هوس می کند که لحظاتی چند بیرون از آن آشپزخانه کوچک و در فضای باز باشد آهسته

روی پنجه پاهایش طوری که جلب نظر کسی را نکرده باشد راه می رفت. من تابحال در بحثهای کلاسی از متن (۲) تعبیر دیگری را که با معنای بافت (textual meaning) مطابقت داشته و موجه جلوه کند ننشیده‌ام. نکته‌ای که از لحاظ معناشناسی جالب بوده و در متن انگلیسی (۲) به چشم می خورد نبود همسانی (consistency) میان دو مفهوم متضاد در جمله وازه اصلی

" He appeared to stand upon the tips of his toes."

و در جمله واره قصد

" in order that his walk might not be too noisy."

است و یا به عبارت ساده تر، میان دو مفهوم ایستادن و حرکت است و چنانچه مترجم به معنای حقیقی stand بسنده کند نخواهد توانست سروصدای راه رفتن را توجیه کند و این ناهمسانی یقیناً " از چشم خواننده دور نخواهد ماند."

در اینجا بعنوان نتیجه می توان گفت که ترجمه، همانند ارتباط زبانی، دارای دو عمل جداگانه و در عین حال مربوط به هم می باشد: درک پیام که مبتنی بر فرآیند پردازش داده‌ها در زبان مقصد است و بیان دوباره پیام در زبان هدف که بر مکانیسم تولید مغز استوار است. در مطالعات روان-زبان شناختی اولیه تصور میشده که تولید و ادراک زبان توسط گوینده و شنونده (و در رابطه با بحث مان، نویسنده و مترجم) بوسیله فرآیندهایی صورت می‌گیرد که پیام را آینه‌سان منعکس می‌کنند. اما امروزه عیب بودن این پنداشت به اثبات رسیده و معلوم گشته که هر دو عمل تولید و ادراک عبارات زبانی فرآیندهای خلاق هستند. در مقاله ک. سایاوا (۱۹۸۵) تحت عنوان " نمونه‌های روان-زبان شناختی: اکتساب زبان دوم و زبان-شناسی مقابله‌ای " می‌خوانیم که ارتباط زبانی میان دو کس صرفاً " نیمه‌مبتنی بر قواعد زبانی است و نیمه دیگر بر اساس اصول کاربرد شناختی قرار دارد و در تعامل زبانی راه جستن به معنای عبارات از قبل دانش زبانی

و غیرزبانی که به اصطلاح فنی کلمه (negotiation of meaning) گفته می‌شود حائز اهمیت فراوان می‌باشد. همان طور که پیشتر به اجمال یادآور شدیم در مطالعات زبان شناختی دو پرسش اصلی مطرح است: (الف) معنای ایکس (x) چیست؟ (ب) منظور از ایکس (x) چیست؟ پاسخ پرسش نخست رامی توان در نظام زبان (language system) جست، دانشی که با علم ترجمه سروکار پیدامی‌کند، پاسخ پرسش دوم به رفتارزبانی (language behavior) مربوط می‌گردد، دانشی که با هنر ترجمه پهلومی‌زند، رفتارزبانی را به جهت آنکه از عوامل عدیده روان - جامعه شناختی تأثیرمی‌پذیرد نمی‌توان همانند نظام زبانی به صورت قواعد صریح و دقیق عرضه کرد و هم از این روست که در کاربردشناسی صحبت از اصول است و نه از قواعد، و به اعتقاد ما در بحث های ترجمه نمایز میان دو مفهوم علم ترجمه (science of translation) و هنر ترجمه art of translation از همین جانشأت می‌گیرد. به زبان روشن تر، علم ترجمه با نظام زبان و هنر ترجمه با رفتار زبانی در پیوند است. در ترجمه متون ادبی رفتار زبانی یا جنبه کاربرد شناختی است که از برتری و امتیاز برخوردار است و همان طور که گفتیم تعیین دقیق قواعد رفتار زبانی همانند دیگر پدیده‌های هنری راستین میسر نیست و شگفتا که همین کیفیت به تناسبی که از ذوق و سلیقه نویسنده مایه گرفته باشد اثر ادبی را طراوت و زیبایی می‌بخشد و اگر زبان آثار ادبی همانند زبان اسناد و مدارک دولتی صریح و دقیق می‌بود به طوری که هر واژه دارای معنسیای خاص خود بود با چنین زبانی محال بود بتوان شعری به زیبایی شعر حافظ و سعدی سرود یا رمانی به عظمت و شکوه جنگ و صلح یا آناکارنینا نوشت.

متن سوم: ۹

... Suddenly seeing something far off on the horizon:

۱- از نوشته‌های تحت عنوان "The Matchmaker"، اثر استلا گیبونز (Stella Gibbons) در کتاب (Translation from....)، ص ۶۴ آمده است.

an unsubstantial vastness heaving itself solemnly up into the colourless sky and touched with a spectral light, something which at one glance transformed all the scale of the land over which she was gazing; Oh! it must be, it was, a mountain crowned with snow.

به اعتقاد مادرمتن بالا عبارت :

..... Suddenly seeing something which at one glance transformed the scale of the land

به تفسیری هرچند کوتاه نیاز داشته و مؤید این نظر است که در جریسان ترجمه دانش زبانی مترجم بدون برخوردار از دانش غیرزبانی (دیدگاه جهانی) وی نمی تواند در ادراک و تعبیر متن زبان مبداء مؤثر افتد و برای آنکه مترجم بتواند اندازه های زبانی آشکار (language symbols) به نشانه های ناپیدای گفته (utterance indices) پی برد ناگزیر است به تجارب غیرزبانی خود متوسل شود. ترجمه واژه به واژه عبارت فوق چیزی شبیه به متن زیر خواهد بود: " بناگاه چیزی را دید که مقیاس زمین را تغییر شکل می داد " ، که بدیهی است مفهوم واقع نمی شود. ناگزیر مترجم باید بکوشد به استعانت دانش یا تجربه غیرزبانی آنرا به فارسی برگرداند. زمینه داستان چنین است: " هنگامیکه جین (Jane) یکی از شخصیت های داستان، از پنجره قطار تپه ها و دشت های دور را نظاره می کند بناگاه در آن سوی افق چیزی را می بیند - کوهی سربه آسمان کشیده آنچنان عظیم که هر آنچه در پای کوه بود بسیار خرد می نمود - مفهومی که صرفاً با تمسک به قواعد دستوری و معانی واژگان زبان انگلیسی حاصل نمی شود. این گفته مادر واقع از پشتوانه نظریه زبان شناختی برخوردار است. بدین معنا که زبان شناسان دونوع دستور زبان پویا (dynamic) و ایستا (static) را متمایز کرده اند. در نمونه ایستا (مانند زبان شناختی ساختگرا و دستور زبانهای زایا-گشتاری) دستور زبان بر مبنای

توصیف توانش زبانی (competence) گویشوروبسه دوران واقعیت های کاربردشناختی قراردادارد. درنمونه پویا، دستورزبانان، فرآیندهای تعاملی رادرجریان ارتباط زبانی توصیف می کند - چگونه دانش زبانی درفرآیندهای ادراک وتولید زبان به کارمی رود.^۱ در نمونه پویا، واژگان ازاهمیت بیشتری برخوردارند چراکه فرض براین است اطلاعات موجود در حافظه انسان به صورت مقوله های واژگانی نگهداری می شود.^۲ هرواژه اطلاعاتی درمورد نحوه کاربرد و رابطه آن بادیگر واژه ها و مفاهیم داشته ودرجریان ادراک وتولید زبان فرآیندهای شناختی گوناگون رابه فعالیت وامی دارد (اسلوبین، ۱۹۷۹). این واقعیت بس مهم را باید به یاد داشت که در ارتباط زبانی ضرورتی نیست که همه نمادهای زبانی به طور کامل بکاربرده شوند. بخشی ازمعنارامتناسب با نوع متنی که درآن به کاررفته است می توان ازبافت کلام وبه کمک تجربه غیرزبانی دریافت. به اعتقاد مارسلن - ویلسون و دیگران Marslen-Wilson, et al، وجود برخی از نشانه ها درروساخت کلام به خواننده / شنونده کمک می کند که برای راه جستن به معنای کلام واحدهای خبری کارکردی (functional propositional units) بسازد و آنچه او را دراین راه یاری می دهد مفاهیم پیشین ذهنی واطلاعات زبانی تازه یافت است.

مقصود ازاین توجه زبان شناختی این است که مترجم درترجمه آثار خارجی بویژه متون ادبی غالباً " با متونی مواجه می شود که جمـلات

۱- این مفهوم در قالب عبارات دستورزبان روان - زبان شناختی (psycholinguistic grammar) ونیز دستورزبان ارتباطی (communicative grammar) بکاررفته است.

۲- ل . س . ویگوتسکی دانشمند بزرگ روسی در کتاب زبان و تفکر واژه را به لحاظ اهمیتی که درانتقال مفاهیم دارد واحداً ندیده نام برده است.

آن برحسب ماهیت ارتباطی زبان از لحاظ دستوری ناقص و دریافت معنا عمدتاً "درگرو تحلیلهای استنتاجی است.

برای آنکه کار مترجم در این نوع تحلیل هاقرین موفقیت باشد باید وی از دستور زبان روان - زبان شناختی و به عبارت دیگر دستور زبان ارتباطی آگاهی کافی داشته باشد.

پیش از آنکه به این بحث خاتمه دهیم متن دیگری از همان داستان اوهری "خونبهای ردچیف" می آوریم تا با تحلیلی که از یک واژه داستان می کنیم براهمیت واژه در تعبیر و تعیین معنای متن تأکید ورزیده باشیم .

متن چهارم :^۱

We talked it over on the front steps of the hotel: Philoprogenitiveness, says we, is strong in semi-rural communities; therefore, and for other reasons, a kidnapping project ought to do better there than in the radius of newspapers that send reporters out in plain clothes to stir up talk about such things.

آنچه در متن (۴) در ارتباط با موضوع این گفتار درخور بحث می باشد این است که مترجم می باید میان مفهوم طنز آلود عشق به فرزند در بین مردم روستا و بچه دزدی رابطه ای پیدا کند که معقول و منطقی باشد زیرا وقتی دو فرد ناباب برای راه اندازی قمارخانه ای تصمیم می گیرند بچه ای را بدزدند تا از طریق گرفتن باج از پدر، بچه را رها سازند، پس از گفت و گو به این نتیجه می رسند که نقشه خود را در منطقه روستائی به مرحله اجرا در آورند با این استدلال که در میان روستائیان عشق به فرزند عمیق است و بنابراین پیش خود فکرمی کنند به راحتی می توانند از طریق باج خواهی

۱- (داستان "خونبهای ردچیف" ، نوشته اوهری) .

به پول کلانی برسند.

در این متن واژه کلیدی (Philoprogenitiveness) است که از ترکیب دو واژه لاتینی Philo (به معنی دوست داشتن) و Progenitus (به معنی زاد و ولد کردن) و دو پسوند انگلیسی - iveness و - ive تشکیل یافته و در کل معنای عشق به زاد و ولد / عشق به فرزند می دهد. امکان دارد مترجم در ترجمه متن (۴) با توجه به معرفت روان - جامعه شناختی که دارد از واژه یاد شده دوتی تعبیر کند:

الف) چون در میان خانواده های روستائی عشق به زاد و ولد قوی تر می شود، از این رو پدر و مادرهای روستائی نمی توانند بچه های خود را پیوسته تحت نظارت داشته، از آنها مراقبت کنند و بنابراین آندو فرد ناباب می توانند نقشه خود را در جامعه روستائی به راحتی به اجرا در آورده، بچه ای را بزدند. اما این تعبیر درست به نظر نمی رسد زیرا هیچگونه رابطه منطقی میان عشق به زاد و ولد و آمادگی پدر و مادر برای پرداخت باج در قبال رهایی بچه به چشم نمی خورد.

ب) مترجم ممکن است از واژه (Philoprogenitiveness) تعبیری دیگر بکند. بدین معنا که چون عشق به فرزند در میان روستائیان قوی تر از احساس مشابه در میان پدر و مادرهای شهرنشین است از این رو، و بنابه دلایل دیگر، آن دو کس، جامعه روستائی را بعنوان محل اجرای نقشه خود در نظر گرفته بودند. تصویری رود استدلال آن دو بر همین پایه که از لحاظ روان شناسی درست نیست قرار گرفته باشد و بنابراین تعبیر دوم، با توجه به این اصل مهم که داستان از نوع طنز است، منطقی بنظر می رسد و توفیق مترجم برای دستیابی به تعبیر دوم متضمن رعایت اصل انکار ناپذیری در ترجمه است - بدین معنا که مترجم پیش از شروع کار ترجمه می باید شناخت کافی با اندیشه نویسنده، مخاطب وی، شرایط زمانی، مکانی نگارش اثر، نوع اثر که عموماً " فضای روان - جامعه شناختی اثر نامیده می شود به دست آورد. در اینجا یاد چاکووسکی

(K.Chukovsky ، ۱۹۰۰) رامی کنیم که در فصل هشتم کتاب خود : هنروالا^۱ (A High Art) ، خطاب به مترجم می گوید : " اثرهنرنویسنده خارجی را به صرف این که برحسب اتفاق آنرا خوانده‌اید یا ناشری ترجمه آنرا به شما تحمیل کرده‌است ، ترجمه نکنید. اثرنویسنده‌ای را ترجمه کنید که به آثارش علاقه وافر دارید، از صمیم قلب دوستش دارید، کسی که می خواهید دیگرهم میهنان شما نیز او را دوست بدانند . " (۱۸۶)

و با این اندرز چاکووسکی مانیز این گفتار را به پایان می برییم و پیش از آنکه قلم را از روی کاغذ برداریم محتوای مقاله را این گونه خلاصه می کنیم که دریافت معنای متن در زبان مبدا، مستلزم دانستن معنای زبان شناختی ، معنای کاربردشناختی و آگاهی از اصول استنتاج است. در ترجمه، متون ادبی نیاز مترجم به دانش غیرزبانی برای راه بردن به معنای متن بسیار است و شناخت اولیه وی از فضای روان - جامعه شناختی اثر او را در رسیدن از نمادهای آشکار زبان به اشارتهای ناپیدای متن آسان می کند. پس از دریافت معنای متن ، مرحله دوم یعنی آفرینش معنا، و یا انتقال ادراک که ما آرا حاصل معنا و احساس (meaning + sense) می دانیم ، در قالب واژه‌ها و جمله‌های زبان هدف آغاز می شود و در همین مرحله است که ماهیت خلاق فرآیند ترجمه تجلی کرده، با دنیای هنر پیوند می خورد و در واقع جاودانگی آثار بزرگان ترجمه نیز بخاطر رموز تعلیل ناپذیر بعد هنری ترجمه است.

۱- این کتاب که در اصل به زبان روسی نگاشته شده توسط مترجم امریکائی به نام لارن جی . لیتون (Lauren G. Leighton) به زبان انگلیسی برگردانده شده و انتشارات دانشگاه تنسی آمریکا آنرا در سال ۱۹۸۴ به چاپ رسانید.

منابع مقاله :

- 1) Grace, William. J. 1965. Response to literature .
McGraw - Hill book Company.
- 2) Lehtonen, J. 1980 b. " The Communicative Approaches
to Speech and Language and the Study of Grammar,"
quoted by K. Sajavara in "Psycholinguistic Models,"
in J. Fisiak, 1985, pp.87- 120.
- 3) Marslen- Wilson, W.D. and Tylor, L.K. and Seidenberg,
M. 1987. " Sentence processing and the Clause Bound-
ing " . quoted by k. Sajavara in "Psycholinguistic
Models. " in J. Fisiak, 1985, pp.217- 231.
- 4) McCawley, James D. 1976. " Where Do Noun Phrases
Come From " in Danny D. Steinberg and Leon A .
Jakobovits(eds.); Semantics. Cambridge University
press, pp.217- 231.
- 5) Sajavara, Kari. 1985. " Psycholinguistic Models:
Second Language Acquisition and contrastive Analy-
sis , in J. Fisiak; Contrastive Linguistics and the
Language Teacher. Pergamon press.
- 6) Slobin, D.I. 1979. Psycholinguistics. Scott and
Foreman and Co.
- 7) Smith, N. and D. Wilson. 1980. Modern Linguistics ;
The Results of Chomsky's Revolution. Indiana
university press.
- 8) Widdowson, H.G. 1986. Explorations in Linguistics .
Vol.2, OUP.

The texts included for discussion in this paper are taken from the following sources:

Texts 1 and 4. " Ransom of Red Chief," by O. Henry.

Text 2. " Nocturne, " by Frank Swinnerton.

Text 3. " The Matchmaker, " by Stella Gibbons.